کتب خانہ آصفیہ سرکار عالی حیدرآباد دکن
نمبر داخلہ
تاریخ داخلہ آخر آبان ۱۳۲۱ف ۱۳۳۶-۱۲
نام کتاب رسالہ قاضی ثناء اللہ پانی پتی
فن کتاب تصوف
نمبر کتاب در فن مذکور 1196

ماشاء اللہ لاحول ولا قوۃ الا باللہ

دریں ایام فرخندہ فرجام عجالہ نافعہ درباب اباحت سماع بالمزامیر

رسالہ قاضی ثناء اللہ پانی پتی

حسب الارشاد جناب شاہ عبدالحق صاحب مخدوم زادہ پانی پتی نبیرہ مصنف علیہ الرحمہ

در مطبع سیدی واقع حیدرآباد دکن طبع شد

فن نمبر
کتاب نمبر

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین وصلی الله تعالی علی خیر خلقه محمد وآله واصحابه اجمعین فضیلت پناه وکمالات دستگاه برخوردار گرامی قدر محمد سالم جعله الله من الاخیار والابرار از فقیر محمد ثناء الله بعد از سلام سنت الاسلام ودعای برخورداری دارین و اشتیاق ملاقات مطالعه نمایند خط بهجت نمط شما که بعبارت عربی فصیح نوشته بودند رسید موجب انشراح خاطر گردید در استفسار مسئله غنا نوشته بودند اَنَّهٗ قَدْ کَثُرَ فِی هٰذَا الزَّمَانِ وَجْدٌ بِسَمَاعِ الْغِنَاءِ بِالْمَزَامِیْرِ وَاَهْلُ الْوَجْدِ یَقُوْلُوْنَ حَقْ حَقْ لَا شَکَّ اَنَّ مُطْلَقَ الْغِنَاءِ فِعْلٌ حَرَامٌ خُصُوْصًا الْغِنَاءُ الَّذِیْ بِالْمَزَامِیْرِ فَاِنَّهٗ حَرَامٌ قَطْعِیٌّ یُکَفَّرُ جَاحِدُهٗ وَمُسْتَحِلُّهٗ فَاِذَا ذُکِرَ اِسْمٌ مِّنْ اَسْمَاءِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ فِیْ هٰذَا الْمَوْضِعِ یَنْبَغِیْ اَنْ یَّحْصُلَ بِهِ الْکُفْرُ کَمَا ذُکِرَ فِی الْحَاوِیْ

القدسی ما محصّلہ ان ذکر اسم من اسماء الله تعالی عند ضرب المزامیر کفر یعنی بیشتر درین زمانہ مردم اند کہ وجد بشنیدن سماع با مزامیر یعنی دہل و طنبور وغیرہ میکنند و وجد کنندگان حق حق میگویند و شک نیست کہ سرود مطلقاً حرام است خصوصاً آن سرود کہ با مزامیر باشد حرام قطعی است حلال دانندہ او کافر می شود و وقتیکہ درچنین محل نام ذکر کردہ شود سزا وار آن ست کہ کفر حاصل شود چنانچہ در حاوی قدسی ذکر کردہ اگہ ذکر کردن نامی از نامہای خدا تعالی نزد نواختن مزامیر کفر است۔ برخوردارا در تکفیر اہل اسلام جلدی نباید کرد خصوصاً درچنین مقام کہ این طعن منجر می شود برا کابر دین رزقنا الله تعالی محبتہم و اتباعہم حضرت شاہ العالمین شیخ عبد القدوس گنگوہی قدس الله سرہ العزیز با وجود کمال علم ظاہر و رفعت شان در علم باطن سماع غنا با مزامیر افراط میداشتند شعر گر خدا خواہد کہ پردہ کس درد ٭ میلش اندر طعنہ پاکان برد ٭ ور خدا خواہد کہ پوشد عیب کس ٭ کم زند در عیب معیوبان نفس ٭ عن ابی ذر قال رسول الله صلی الله علیہ وسلم من دعا رجلا بالکفر او قال عدو الله ولیس کذلک الا عاد علیہ متفق علیہ در صحیح

در صحیح مسلم از ابی ذر رضی الله عنه مروی است که رسول الله صلی الله
وسلم فرمود که هر کسی دیگری را نسبت بکفر کند یا عدو الله گوید و او
چنین نباشد مگر آنکه آن قول بر گوینده رجوع میکند و در جامع الفتاوی
گفته یَنبَغِی لِلعالِم اِذا رُفِعَ اِلَیه اَن لا یُبادِرَ بتکفیر اَهلِ الاِسلام وَمَعَ اَنَّه
یَقضی باِسلامِه تحتَ ظِلالِ السُیُوف مِن المُلتَقَط یعنی لایق نیست مر عالم را
اگر برده شود پیش او ذکر کسی از مسلمین که در آن احتمال کفر باشد در کافر
گفتن او جلدی کند با وجود آنکه حکم کرده میشود باسلام کسیکه در سایهٔ شمشیر
اسلام آورده باشد و قال فی فصول العمادی اذا کانت فی مسئلة
وُجُوهٌ مُوجِبُ الکُفرِ وَوَجهٌ واحِدٌ الَّذِی یَمنَعُ التَکفیر فَعَلی المُفتی
اَن یَمیلَ اِلَی الوَجهِ الَّذِی یَمنَعُ التَکفیر تَحسِینُ الظَّنِّ بالمُسلِم در فصول
عمادی گفته وقتیکه باشد در چند وجوه کافر گفتن و یک وجه باشد
که از کافر گفتن مانع است پس واجبست بر مفتی تا آنکه میل کند بسوی
آن وجه که مانع تکفیر است برای گمان نیک بسوی مسلم اکنون
در تحقیق مسئله حل و حرمت سرود و مزامیر سخن میرود آیات و احادیث
در مادهٔ سرود متعارض اند قال الله تعالی وَمِنَ الناس

مَن یَشتَرِی لَهوَ الحَدِیثِ لِیُضِلَّ عَن سَبِیلِ اللّٰهِ بِغَیرِ عِلمٍ وَیَتَّخِذَهَا هُزُوًا اُولٰئِکَ
لَهُم عَذَابٌ مُهِینٌ یعنی بعضی مردم کسانند که خرید میکنند سخن لهو یعنی آنچه از
خدا باز میدارد تا که گمراه کند مردم را از راه خدا بغیر علم و بگیرد راه خدا
را مسخرگی باشد ایشانرا عذاب اهانت کننده این آیه در تحریم سرود وارد شده
حدیث ابی امامة رضی اللّٰه تعالی عنه ما رفع احد صوته بغناء الا بعث اللّٰه
شیطانین علی منکبیه یضربان باعقابهما علی صدره حتی یمسک رواه
ابن ابی الدنیا فی ذم الملاهی والطبرانی فی الکبیر یعنی روایت کرده ابن
ابی دنیا و طبرانی از ابی امامه آنکه بلند نمیکند کسی آواز خود را بسرود
مگر میفرستد اللّٰه تعالی دو شیطان بر هر دو دوش او و میزنند پاشنهای
خود بر سینه او تا که باز ماند شیخ عبدالرحیم عراقی که تخریج احادیث
احیاء العلوم کرده این حدیث را ضعیف گفته و حدیث عائشة ان
اللّٰه حرم الاغنیة وبیعها وقیمتها وتعلیمها رواه الطبرانی فی الاوسط طبرانی
از حدیث عائشه رضی اللّٰه عنها روایت کرده که اللّٰه تعالی عز و جل حرام
کرده است سرودها و فروختن آنها و قیمت آنها و آموختن آنها بیهقی گفته
این حدیث محفوظ نیست و بخاری در حرمت ملاهی و اوتار و مزامیر احادیث

ابن عامر روایت کرده وعن ابی مالک الاشعری قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم لیکونن من امتی اقوام یستحلون الخمر والحریر والمعازف ز
واز ابی مالک الاشعری مروی ست که رسول خدا فرمود صلی الله علیه وسلم
که هرآینه خواهند بود در امت من قومها که حلال خواهند گفت
خمر و حریر را یعنی پارچه ریشمی و معازف یعنی آلات لهو را این حدیث
نزد بخاری صورت تعلیق ست و برای همین ابن حزم آن را
ضعیف گفته و ابو داود و اسماعیلی این حدیث را متصل روایت
کرده از حدیث ابی امامه که ان الله عز وجل امرنی ان امحق المزامیر
والکبارات یعنی البرابط والمعازف یعنی خدای عز وجل امر فرموده است
مرا که دور سازم و نابود کنم مزامیر و کبارات را یعنی آلات مطربان
و این حدیث قیس بن سعد بن عباده رضی الله عنهم ان الله حرم
علی الخمر والکوبة والاغنیة و ابو داود از حدیث قیس بن عباده
روایت میکند که فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم که پروردگار
من حرام کرده برمن خمر و کوبه یعنی اسباب بازی و سرودها و له فی
حدیث ابی امامة التعذیب باستحلالهم الخمور وضربهم الدفوف

و در حدیث ابن اثامه مذکور کرده تعذیب برای احلال دانستن خمرها و نواختن
دفها عبد الرحیم عراقی گفته که این همه احادیث ضعیف اند و روی
اَبُو الشَّیْخ مِن حَدِیْثِ مَکْحُوْلٍ مُرْسَلًا الاسْتِمَاعُ اِلَی المَلَاهِی مَعْصِیَةٌ و ابو الشیخ
از رسول کریم مرسل روایت میکند از حدیث مکحول که شنیدن ملاهی
گناه است و ابی داود از ابن عمر روایت میکند که ابن عمر شنید
سرود و مزمار پس هر دو انگشت دستهای خود بر هر دو گوش نهاده و این
حدیث را ابو داود منکر گفته و حدیث لهو المسلم باطل الّا فی ثلثة فی تادیبه
بقوسه و تادیبه بفرسه و ملاعبته مع نسائه رواه اصحاب السنن الاربعة
اصحاب سنن اربعه از عقبه بن عامر روایت کردند که رسول کریم فرمود بازی
کردن مسلمان باطل است یعنی حرام مگر سه چیز یکی آموختن بکمان خود
و آراستن اسپ خود و ملاعبت کردن با زن خود و عَن جَابِرٍ قَالَ رَسُول
اللّٰه صلی الله علیه وسلم اَلغِنَاءُ یُنبِتُ النِّفَاقَ فِی القَلبِ کَمَا یُنبِتُ
المَاءُ الزَّرعَ رواه البیهقی فی شعب الایمان بیهقی در شعب الایمان
روایت کرده از جابر رضی الله عنه که رسول خدا صلی الله علیه وسلم
فرمود که سرود میرویاند نفاق را در دل چنانکه میرویاند آب غله را

این حدیث مذکور بر حرمت سرود و مزامیر دلالت میکند و دیگر احادیث
بر اباحت سرود و بعضی بر اباحت مزامیر دلالت دارد یکی حدیث در
صحیحین از عائشه رضی الله عنها مروی است قَالَتْ دَخَلَ عَلَیَّ رسول الله
صلی الله علیه وسلم وَعِنْدِی جَارِیَتَانِ تُغَنِّیَانِ بِغِنَاءِ بُعَاثٍ الحَدِیث فِی
الصَّحِیحَیْنِ وَفِی رِوَایَةٍ اَنَّ اَبَا بَکْرٍ دَخَلَ عَلَیْهَا وَعِنْدَهَا جَارِیَتَانِ تُدَفِّفَانِ
وَتُغَنِّیَانِ وَالنَّبِیُّ صلعم مُتَغَشٍّ بِثَوْبِهِ فَانْتَهَرَهُمَا اَبُو بَکْرٍ فَکَشَفَ النَّبِیُّ صلی الله علیه
وسلم عَنْ وَجْهِهِ وَقَالَ دَعْهُمَا یَا اَبَا بَکْرٍ فَاِنَّهَا اَیَّامُ عِیدٍ رواه مُسْلِم از عائشه رض
که داخل شد بر من رسول الله صلی الله علیه وسلم در حالیکه نزد من دو دختر
بودند که سرود میکردند سرود روز بُعاث و روز بُعاث آن روز بود
که در جاهلیت در جماعت اوس و خزرج که بعد از اسلام انصار نام یافتند
بطور عید و نوروز قرار یافته بود اینقدر حدیث در صحیحین است و در روایتی
در صحیحین است که ابوبکر داخل شد بر عائشه و نزد او دختران بودند که دف
میزدند و سرود میکردند و در حالیکه نبی صلعم پارچه از ردای خود بر رو داشت
و فرمود بگذار اینها را ای ابوبکر که این روزها ایام عید اند و در سبیل ارشاد
مذکور است نبی صلعم هرگاه که داخل مدینه شد در قبیله بنی نجار فرود آمد

و دختران بني نجار سرود ميكردند ميگفتند شعر نحن جوار من بني نجار
يا حبذا محمد من جار يعني ما دختران ايم از بني نجار اي قوم چه خوب است
كه محمد همسايه باشد صلى الله عليه وسلم و بيهقي در دلائل النبوة آورده
حديث عائشه رضي الله عنها در شعر خواندن زنان نزد تشريف آوردن
رسول الله صلى الله عليه وسلم از غزوه تبوك شعر طلع البدر علينا
من ثنيات الوداع وجب الشكر علينا ما دعى لله داعي
يعني طلوع كرد بدر بر ما بدر از ثنيات الوداع كه نام ثنيت در مدينه واجب شد
شكر بر ما وقتيكه دعا خواهند از خدا دعا خواهندگان امام
غزالى شعر خواندن آنها با دف زدن و الحان كردن گفته و نزد
بيهقي ذكر دف والحان نيست وعن محمد بن حاطب قال قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم فصل بين الحلال والحرام الدف
والصوت في النكاح يعني فرق درميان حلال و حرام است
كه دف بزنند و آواز يعني سرود كنند در نكاح اين حديث ترمذي
وابن ماجه ونسائي روايت كرد وترمذي حسن گفته وعن عائشه
رضي الله عنها قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اعلنوا

هذا النکاح واجعلوا فی المساجد واضربوا علیها الدفوف یعنی عائشة
روایت کرده از رسول صلی الله علیه وسلم که علانیه کنید این نکاح را و بکنید
در مساجد و بزنید بر آنها دفها و این حدیث را ترمذی روایت کرده
و گفته که این حدیث غریب است وعن الربیع بنت مسعود قالت جاء
رسول الله صلی الله علیه وسلم فدخل علی لیلة بُنِیَ بی فجلس علی فراشی
فجعلت جویراة یضربن بدفوفهن ویندبن من قتل من آبائه یوم بدر
وقالت إحداهن یا نبی یعلم ما فی غد فقال رسول الله دعی هذه وقولی
بالذی کنت تقولین از ربیع بنت سعود مرویست که گفت آمد رسول الله
صلی الله علیه وسلم پس داخل شد بر من شبی که بعد نکاح بخانه شوهر فرستاده
شدم پس نشست بر بستر من پس گشتند دختران که میزدند دفهای
خود و مرثیه میگفتند کسان را که روز بدر از پدران من شهید شده بودند
و یکی آنها گفت که درمیان ما پیغمبر است که میداند آنچه در فردا خواهد
شد پس رسول صلعم فرمود بگذار این سخن را و بگو آنچه میگفتی
وعن عائشة رضی الله قالت ارسلت امراة الی رجل من
الانصار فقال نبی الله اما کان معکم لهو فقد اعجبهم اللهو رواه البخاری

در صحیح بخاری از عائشه رضی الله عنها مروی است که فرستاده
شد زن عروس بسوی مردی از انصار فرمود رسول
صلی الله علیه وسلم ایا نبود با شما لهو یعنی سرود پس انصار را
خوش می آمد لهو وفی صحیح ابن حِبّان قالت عائشة
كَانَتْ عِنْدِي جَارِيَةٌ مِنَ الْأَنْصَارِ هٰذَا الْحَيِّ مِنَ الْأَنْصَارِ يُحِبُّونَ
الغناء و در صحیح ابن حبان است که گفت عائشه رض که بود نزد
من دختری از انصار نکاح کرده دادم او را پس فرمود رسول
صلعم ای عائشه سرود نمی کنانی پس بتحقیق این قبیله
از انصار است که دوست دارند سرود را واز عامر بن سعد
مروی است که داخل شدم من بر قرصه بن کعب و ابی مسعود
انصاری در شب نکاح پس ناگاه دختران سرود میکردند پس
گفتم من ای مصاحبان رسول صلی الله علیه وسلم و
اهل بدر این چنین نزد شما کرده میشود پس گفت اگر خواهی
بنشین وبشنو همراه ما واگر خواهی برو پس بدرستیکه
رخصت داده است ما را رسول صلی الله علیه وسلم در لهو نزد

نزد نکاح روایت کرده این حدیث را نسائی و مروی است
که عمر بن خطاب رضی الله تعالی عنه چون آواز
مزامیر شنید فرمود که این چیست گفتند که شادی ختان
است پس سکوت کرد و منع نفرمود چون در حل و حرمت
غنا نصوص متعارض آمده ابو حنیفه رحمة الله علیه فتوی بر
حرمت داده احتیاطاً چنانچه قاعده اصول است
که عند التعارض حرمت را بر اباحت مقدم میدارند یعنی
در ولیمه هم جایز نداشته قال فی الهدایة فی کتاب
من دعا الی وَلیمة او طَعَام فوجده لهواً او غناءً
فلا بأس ان یقعد ویاکل قال ابو حنیفة ابتلیت بهذا مرة
فصبرت قال صاحب الهدایة دلت المسئلة علی ان
الملاهی کلها حرام حتی التغنی بضرب القضیب وکذا قال
ابو حنیفة ابتلیت لان الابتلاء بالمحرم یکون یعنی در هدایه
آمده است که هرکه دعوت کرده شود بسوی ولیمه یا طعام دیگر
پس یافته آنجا لهو یا سرود پس باک نیست که نشیند

بخورد ابو حنیفه گفته که مبتلا شده بودم من یکبار پس صبر کردم صاحب
هدایه گفته این قول دلالت کرده بر آن که ملاهی همه حرام اند
حتی که سرود بزدن قصب و لهذا ابو حنیفه گفته که مبتلا
شدم چرا که ابتلا بحرام میباشد و شافعی رح احادیث
غنا را حمل میکند بر آنچه بنا بر لهو باشد یا دران خوف
فتنه باشد و آنچه بنا او بر غرض صحیح باشد مثلا اعلان
نکاح و مانند آن آن را مباح میداند و اینچنین روایت
در کتب حنفیه هم موجود است چنانچه در هدایه در کتاب
الغصب گفته طبل الغزاة والدف الذی یباح ضربه فی العرس
یضمن باتلافه من غیر خلاف یعنی نقاره غازیان و دف که مباح
نواختن آن در نکاح ضامن می شود تلف کننده آن بغیر خلاف
امام حجة الاسلام امام محمد غزالی رحمه الله علیه در احیاء العلوم
گفته که احادیث حرمت غنا که وارد اند محمول اند بران که مراد
شیطان از دل بر آرد از شهوات و عشق مجازی اما آنچه که محبت
خدا آرد محبوب است یعنی عبادت و آنچه نه مراد شیطان می آرد

و نه محبت خدا می آرد آن فعل بذات مباح است چون سماع
در اوقات سرور می افزاید پس اگر آن سرور مباح است
آن سماع مباح است چنانچه روز عید و وقت نکاح و قدوم
غائب و بر طعام ولیمه و ولادت مولود و در عقیقه و ختنه و
روز تمام حفظ قران و مانند و این قول را اکثر علمای حنفیه هم
اختیار کرده اند و فی الخزانة الکافی حرمة الغناء و غیره مقیدة
باللهو فما یکون بغیر اللهو لغرض الدین کما فی العرس و الولیمة و اعداد
الغزات و القافلة و حصول رقة قلوب عباد الله المرضیة
لا یکون حراما علی مذهب الحنفیة یعنی در خزانه کافی روایت
کرده که حرمت سرود و غیره مقید است بلهو و آنچه بغیر لهو باشد
برای غرضی چنانچه وقت نکاح و در ولیمه و تیاری غازیان و قافله و برای
رقت دلهای بندگان خدا که خدا از انها راضی است یعنی صوفیان
حرام نیست نزد امام ابی حنیفه فی الاقناع ان سماع یحصل به رقة القلب
و الخشوع و اثاره شوق لقاء الله تعالی و الخوف من سخطه و عذا
و غضبه قربة و اذا کان السماع کذا فکیف یکون فیه مشابهة اللهو

و الهوا ۔ و را انواع است هر سرود که در شنیدن آن رقت قلب
و خشوع حاصل شود و شوق قرب خدا تعالی و خوف از عذاب
و غضب بیارد این چنین سرود عبادت است پس وقتیکه این چنین
سرود شنیده شود چگونه در وی احتمال لهو و هوا باشد حضرت
شیخ شهاب الدین سهروردی رح که از اکابر علمای ظاهر
و رئیس اولیاء اند در عوارف گفته اَلسَّماعُ یَستَجلِبُ رحمة الله الکریم
یعنی سرود می کشد رحمت از خدای کریم و حضرت خواجگان
عالیشان خواجه بهاء الدین نقشبند رحمة الله علیه میفرمایند در سماع که
نه انکار میکنیم و نه این کار میکنیم چون بناء طریقهٔ ایشان بر کمال اتباع
سنت است و یقین است که رسول الله صلی الله علیه وسلم و اصحابه الکرام
را سماع معمول نبود لهذا فرمود که نه این کار میکنیم و چون حرمت
سماع نزد ایشان ثابت نبود لهذا فرمود که نه انکار میکنیم اگر حرام میدانستند
البته انکار می کردند و نهی از آن می فرمودند چون تحقیق شنیدی پس آنچه
شما گفتید لا شکّ انّ مطلق الغناءِ فعلٌ حرام بیجاست مطلق
چگونه حرام باشد بلکه بعضی از افراد غنا آن است که رسول صلعم آن را جائز داشته

وباز نوشته‌اند که الغناء الذی بالمزامیر کفر جاحده و مستحله یعنی آن سرود که با مزامیر
میشود حرام قطعی است منکر آن و حلال داننده آن کافر میشود این قول
هم بیجا است در نکاح بضرب دفوف رسول کریم صلعم امر فرموده و مالک
آن را از شرط نکاح گفته و چون ضرب دف برای اعلان نکاح حلال یا مستحب
باشد دهل و طنبور و نقاره و غیره را از دف چه تفاوت است برای لهو همه حرام
است و برای غرضی صحیح همه حلال باشد اعلان نکاح از هر یک میشود فرق کردن
در دف و غیر آن امری است غیر معقول و بر تقدیر تسلیم حرمت غیر آن حرمت قطعی
گفتن چه معنی دارد دلیل قطعی نیست مگر آیه محکم یا حدیث متواتر یا اجماع امت اگر بالفرض
حرام باشد حرمت آن از احادیث احاد است و احادیث احاد دلیل ظنی است
از انکار ما ثبت بها کفر لازم نمی‌آید حرمت سماع از احادیث احاد ثابت است و مالک
قائل حرمت آن نیست مکروه میگوید شافعی شطرنج را مباح میداند حالانکه لهو است
و حرمت آن از احادیث ثابت است و ذبیحه متروک التسمیه عامداً بنص قرآن حرام است امام
شافعی آن را حلال میگوید و ما دلیل نمیکنید و مسکرات سوی خمر که قلیل باشد
و سکر نیارد نزد امام اعظم حلال است حالانکه رسول صلعم فرموده ما اسکر کثیره
فقلیله حرام هم بغرض تمسک مزامیر یا اگر نص هرگز جایز [illegible]

قدسی گفته ذکر اسم الله عند ضرب المزامیر کفر مراد آن است که مطرب بر آله لهو و دف
زند و وقت دف زدن و طنبور نواختن بسم الله گوید کفر است برای ترک تعظیم اسم الله
شد و بعضی و آنکه مخصوص فهمیده و شخصی دیگر بذکر خدا مشتغل باشد و حق [illegible] سکوت نماید اگر
گفته شود که قوال حضرات هستند چون حق [illegible] اما نیست لیکن در ایشان اهل آن
نیستند و چند تکلف میکنند جواب آنکه نباید گفت که هیچکس درین زمانه ازین جماعت
آن است رسول صلعم فرموده لا یزال من امتی امة قائمة بامر الله لا یضرهم من خذلهم ولا
من خالفهم یعنی خواهند بود از امت من جماعتی قایم بحکم خدا ضرر نخواهد کرد ایشان را
کسیکه قصد کرده رسانیدن شان کند و نه کسیکه مخالفت شان کند و فرمود مثل
امتی کمثل المطر لا یدری اولها خیر او آخرها یعنی حال امت من مانند حال
باران است دریافت نمیشود که اول آن بهتر است یا آخر آن ای برادر اهل وجد
بر سه قسم اند یکی اهل کمال اند که واردی الهی بر باطن شان می آید و ایشان را بیقرار میسازد و
این جماعت از حزب الله اند انکار شان موجب ایذای ایشان است و در حدیث قدسی آمده
من عادی لی ولیا بارزنی بالمحاربة متفق علیه یعنی در صحیحین است که حق تعالی
میفرماید هر کسیکه دشمنی کند با ولی پس بدرستیکه بر آمد برای جنگ با من دوم آن
کسانند که سماع میکنند برای استدعای احوال شریفه و میخواهند که وارد کسب

نمایند بحیله این هم محمود است سوم آن کسانند که وجد میکنند بریا تا مردم آنها را اهل کمال
دانند حالانکه انها از هیچ نیستند این جماعت فاسقان مبطلان اند نماز ریا خواندن نیز کم
[illegible] قال الغزالی رح التواجد بالتکلف منه ما هو مذموم و هو الذی
یقصد به الریاء و اظهار الاحوال الشریفة مع الافلاس عنها و فیها ما هو محمود و هو التوسل
باستدعاء احوال الشریفة و اکتسابها و استجلابها بالحیلة فان للکسب مدخلا
فی جلب الاحوال و لذلک امر رسول الله صلعم من لم یحضره البکاء فی قراءة القرآن
ان یباکی و یتحازن فان هذه الاحوال قد تتکلف فی اوائلها ثم تتحقق فی اواخرها
امام غزالی گفته که وجد کردن بتکلف دو قسم است یکی آنکه قصد کرده شود از آن نمود و خود
ظاهر کردن احوال بزرگ با وجود مفلسی از آن و این قبیح و مذموم است دیگر قسم
وسیله جستن است بدرخواست کردن از احوال بزرگ و کسب کردن آن
بحیله چرا که کسب کردن را هم دخل است در آوردن احوال و این محمود است
ازین جهت امر فرمود رسول خدا صلعم هر کسیکه او را وقت خواندن قرآن مجید
گریه نیاید باید که بتکلف گریه کند و خود را همگین سازد یعنی بملاحظه عذاب
آن [illegible] زیرا که احوال گاهی بتکلف در ابتدا آورده میشود [illegible] آخر
[illegible] میشود پس [illegible] بسماع وجد [illegible] شود انکار

آن تباه کرده شود ظن بد نباید داشت حسن ظن بر مسلمانان واجب ست قال الله
تعالی لولا اذ سمعتموه ظن المومنون والمومنات بانفسهم خیرا وقال الله تعالی
ان بعض الظن اثم حق تعالی فرمود که چون قصه شنیده بودند آن قصه را گمان
میکردند مسلمانان با مسلمانان نیک وفرمود که بعض گمان یعنی بدگمان گناه است
پس از بدگمان در حق دیگری بدگمانی کننده خود فاسق میشود آن شخص دیگر فاسق
باشد یا نباشد در قران قول معروف من آل فرعون مذکور شد حیث قال
ان یک کاذبا فعلیه کذبه وان یک صادقا یصبکم بعض الذی یعدکم
یعنی اگر آنکس کاذب باشد پس بروی ست گناه دروغگوی واگر صادق باشد
میرسد بشما بعضی آنچه وعده میکند بعذاب شعر هر کرا جامه پارسا بینی
پارسا دان ونیک مرد انگار شیخ سعدی گوید شعر مرا پیر دانای مرشد شهاب
دو اندرز فرمود بر روی آب یکی آنکه بر خویش خودبین مباش دوم آنکه بر
غیر بدبین مباش این طول کلام بنا بر نصیحت ست که نوشته شد
شعر نصیحت گوش کن جانان که از جان دوست تر دارند
جوانان سعادتمند پند پیر دانا را - نوشته بودند که آنحضرت یعنی
الصوفیة یقولون ان ذات الله تعالی هو الوجود المطلق

المأخوذ بشرط شی ویقولون باحاطته بکل شیء برین قول طعن
نوشتند وگفتند هو المخالف لعقائد اهل الحق ان الله تعالی لا یحل فی غیره
ولا یحل بغیره فکیف یتصور ان الکل واحد یعنی صوفیان میگویند که ذات الله
تعالی وجود مطلق است که دران هیچ مخلوط نیست و میگویند که محیط است جمیع
اشیا را واین قول مخالف است عقاید اهل حق را که اهل حق میگویند حق تعالی
حلول نمیکند در غیر خود ومتحد نمیشود با غیر خود چگونه متصور باشد که همه را خدا گفته میشود
جوابش مراد صوفیان از وجود معنی مصدری نیست که آن از خارج موجود است از معقولات
ثانیه بلکه مراد از وجود ما به الموجودیت است وچون حقتعالی در وجود تابع وجود
خود ومحتاج بغیر نیست بلکه ذات او تعالی تقاضای وجود او میکند وهم ذات
او بسبب اراده خود تقاضاے وجود ممکنات میکند ووجود بمعنی مصدری
که از ممکن منتزع میشود مقتضای ذات ممکن نیست ونه مقتضای امری است
که باوی منضم شده بلکه ما به الموجودیت ممکن تعلق باراده الهی است
واراده الهی صفتی است از صفات او تعالی تعلق آن اراده مقتضای
ذات حقتعالی چیزے دیگر درمیان نیست پس ما به الموجودیت ممکنات
نیست مگر ذات حق تعالی پس ذات حق را وجود گفتن بمعنی ما به الموجودیت

عین حق و صواب ست و احاطه او جمیع اشیا را که از قرآن
ثابت ست باین معنی باید گفت که مایه موجودیت جمیع اشیا
اوست تعالی و او را وجود مطلق لابشرط [illegible] از ان گفته میشود
که ذات او چنانچه مقتضی وجود خود است [illegible] وجود سائر
صفات کمال خود است از [illegible] قدرت
و اراده و کلام [illegible] بالذات میگویند
و صفات [illegible] واجب بالغیر میگویند
[illegible] عن القیود و
الا [illegible] و مایه الموجودیت صفات
جمیع کائنات است نه حلول یا اتحاد با ممکنات [illegible] خالی از حقیقت
نیست [illegible] کرده حق [illegible]
با غیر آن [illegible] و گفته که [illegible] خدا [illegible] ممکنات [illegible]
و آنچه از کلام صوفیه وجود باین معنی اشعار [illegible] است
شیخ اکبر رحمة الله که بانی مبانی [illegible] میگویند که
العالم [illegible]

وخیال لیکن وہمیست متفق باتفاق الکل از عدم اعتبار بغیر آن ساقط -
نمیشود و درخارج موجود نیست مگر جز ذات پاک او ولا موجود الا اللہ
بایں معنی که زید عمرو هرچه هست خداست یا خدا بمنزله کلی طبیعی است -
نعوذ بالله منها حقتعالی که متاصل الوجود است چگونه عین موهوم الوجود
گفته شود وچون حق تعالی میفرماید ونحن اقرب الیه منکم اگرچه
این قرب بیچون است و فهمیدن نمی آید مگر این قدر می آید که در مرتبه عدم
زید زید گفتن صادق نیست که برای حمل ایجابی وجود موضوع شرط
است پس تا که زید را با خالق نسبتی بهم نرسد حمل اولی هم صحیح نباشد
اول نسبت با خالق بهم رسد آن زمان زید را زید گفتن صادق آید پس
ذات حق تعالی با ذات زید اقرب است این قدر توان فهمید وگرنه معنی
قرب که از متشابهات است که در فهمیدن ما نیاید ایمان بآن باید آورد
قوله تعالی والراسخون فی العلم یقولون آمنا به چون اعتقاد کردیم که ذات حقتعالی
از ذات ممکن قریب تر است و بدیهی است که هیچ ممکن مغایر ذات خود نیست
پس چیزے که از ذات او هم با وی قریب تر باشد با وی مغایر توان
گفت اگر کسی گوید که درینصورت ارتفاع نقیضین لازم می آید که عینیت

وغیریت تقابل ایجاب وسلب نیست بلکه تقابل تضـ
لایجتمعان اثنان متغایرین ـ که معلوم ومفهوم مرخا
دبدیهی می نمائد در معلومات عقلاست که هر دو چیز که در ذهـ
عقلا مدان حکم میکنند بغیریت یکے مر دیگر را ونسبتی که
المخلوق ست در ذهن نمیکنند وماهیت واجبی
پس آن حکم بران نتوان کرد که عالم عین حق ست
را معنی نیست که اشعری در صفات الهی لاعین وا
که اصطلاح اشعری ست که جز شی را ولوازم ماهیـ
ولا غیر نام نهاده یعنی قول اشعری و دیگر متکلمین
زائد بر ذات میگویند نیست لیکن چون از زائد گفـ
انفکاک در خاطر میگذرد لهذا اشعری ازان تحا
ولا غیر میگویند فقط

تمت

مخفی مبادکه در شروع این رساله
تاریخ نامه مولوی [illegible] ١١
مولوی شاه [illegible]
محمد سالار را بلطف [illegible]
علی ظاهر و [illegible] بوده است
محمد سالار را با مولوی [illegible]
[illegible] قرابت [illegible]

حضرت شمس الدین قدس سره

سماع چیست [illegible] نهان [illegible] پیغام — دل غریب بیابد ز نامه شان [illegible]
شگفته گردد از [illegible] غنچه های کرام — گشاده گردد ازین زخمه بستها
حلاوتی عجبی در [illegible] پدید آید — که از نی و لب مطرب شکر رسد بکام
تن و دلی که بتو [illegible] حق حلال — بر آتش غم هجران حرام گشت حرام
زبان خ[illegible] و [illegible] وش خرم — که رفت بر سر منبر خطیب شهر و امام

غزل

ید بیضا خجل از [illegible] یا داری — یوسفان را بدر خوبیش زلیخا داری
سر تو مصر حجت [illegible] ن را بگرفت — دره سان سرو جهان محو تماشا داری
حامی قدم تو [illegible] رحال تجات — خرش یار تن بسر دیده دلها داری
با تعقل نه بهیچ [illegible] ند هر گز — کاندرین شکل چه اسم و چه مسمی داری
شه معانی [illegible] انی ممتاز — زان بهر دیده نشینی و بدنیا داری